## یادداشت

# درباره «قدم زدن روی ابر با چشمان بسته»

آروند دشت‌آرای

نمایش «قدم زدن روی ابر با چشمان بسته» از تنهایی آغاز می‌شود، تنهایی دم مرگ. از رها شدن به حال خود تا مردن. قدم زدن، یک عکس العمل است، عکس العملی آهسته برای گذر از همان کوچه‌های همیشگی اما این بار قدم‌زنان، برای دیدن چیزهایی که در سرعت به راحتی از آنها گذشته‌ایم. دیدن چهارپایه، تماشای دوباره شیارهای گوجه‌فرنگی و نگاه به کاهو، سبد، درخت، ماهی و آب... چرا که شاید این آخرین قدم زدن باشد. در این تنهایی آخر چشم‌ها گشوده‌ترند، گوش‌ها دقیق‌تر، لامسه انگار نخستین‌بار است که بر زمین دست می‌کشد و زبان با عشق، شیرینی را دوباره ادراک می‌کند و ساده‌ترین بوها چقدر زیبایند...

در این آهستگی همه چیز دلرباتر، فریبنده‌تر و نیازمندتر درنگی کوتاه است. سایه روشن روی زندگی در آهستگی پیداست و آن گاه که در این تنهایی دم آخر تخیل آغاز شود، ما سبک خواهیم شد و همه چیز از ما آغاز می‌شود و حجم خود را خواهیم دید و در فضای زندگی قدم خواهیم زد...

و حالا چشم‌ها را می‌بندیم و دگرگونی را در سلول‌هایمان احساس می‌کنیم... دیگر مسئله ما نخود و پیاز نیست و یا نمی‌خواهیم گزارشگر باشیم، گزارشگر دعوا، گزارشگر فحش، گزارشگر حرف... این بار استعاره گزارش می‌دهد و ما در ارتباطی ساده شصت دقیقه به سرعت، به همیشه، به تکرار، به این همه دلمشغولی‌ها و... اعتنا نکرده‌ایم. و با خود خواب، رویا، پروانه به خانه برده‌ایم. بهتر نگاه کنیم به این عجله گریبانگیر، همگی ما روزی تنها دم مرگ رها خواهیم شد. در نمایش «قدم زدن روی ابر با چشمان بسته» که محمد چرم‌شیر، ویرجینیا وولف را بهانه قرار داده تا به مرگ بپردازد و از پس این مفهوم چهار روز آخر زندگی وولف قبل از خودکشی چهار روزی که وولف هیچ یادداشت روزانه‌ای ننوشت را دستمایه قرار دهد و به جراحی کابوسی دیگر از درون پیچیده و سرطان‌زده انسان امروزی بپردازد. هدا ناصح، ویرجینیا وولف را بازی می‌کند و رضا بهبودی سه نقش «پدر»، «خلبان» و «پستچی» را. بازی «الویرا» (یک زن بی‌خانمان)، به عهده «رزیتا فضایی» است و «ستاره پسیانی» هم «لوری» خدمتکار خانم وولف را نمایش می‌دهد. این نمایش آخرین اثر «گروه هنرهای اجرایی ویرگول» است. از تمامی علاقه‌مندان به تئاتر مدرن و همچنین ادبیات انگلیسی دعوت می‌کنیم تا به دیدن این نمایش بیایند. این نمایش هر روز به جز شنبه‌ها، ساعت شش عصر در تالار قشقایی مجموعه تئاترشهر اجرا می‌شود.

## خبر

### اجرای بدون تماشاگر نمایش «ویتسک»

نمایش «۶ ویتسک، ۶ ماری، ۶ قتل» که ماحصل تلاش یک ساله ناصر حسینی‌مهر و جمع ۲۰ نفره دانشجویان تئاتر دانشگاه آزاد تنکابن بود، هفته گذشته به شکلی ویژه و بدون حضور تماشاگری اجرا شد. این نمایش که برداشتی آزاد از نمایشنامه «ویتسک» اثر جاودان گئورگ بوشنر بود و با اتکا به نگره‌های کار بازیگر بر خویش و نقش و در قالب ۱۰ ساعت کار و تمرین فشرده روزانه به مدت یک سال در پلاتوی دانشگاه آزاد تنکابن خلق گردیده بود با عدم همراهی مسئولین دانشگاه در روزهای پایانی پروژه امکان اجرای عمومی نیافت. ناصر حسینی مدرس و کارگردان تئاتر در این باره گفت: ما در این کارگاه لحظات ناب صحنه‌ای را با هم آزمایش کردیم. بدن، احساس و ذهن ما در این مدت طولانی وقف یک کار مشترک هنری شد. ما امیدوار بودیم که اولیای دانشگاه امکانات اجرای وسیع آن را فراهم کنند، اما این انجام نشد و شانس تماشای یک فرآورده صمیمانه و جمعی تئاتر از تماشاگران سلب شد. نویسنده کتاب «پیشروان تئاتر اروپا» به ماهیت تمرین‌های یک ساله با دانشجویان اشاره کرد و افزود: ما دسته‌ای از بازیگران تئاتر بودیم که در آزمایشگاهی همه جلوه‌های پیدا و پنهان یک متن را جست‌وجو کردیم و ثمره آن را با ذهن و بدن خودمان آمیختیم و در نهایت در فرم‌هایی گوناگون برای خودمان نمایش دادیم. در این تجربه بی‌هیچ کمکی از کسی و بدون هیچ وسیله‌ای در پلاتویی لخت هم تماشاگر بودیم و هم بازیگر، هم طراح صحنه و هم کارگردان. این کارگردان تئاتر در پایان گفت: در مسیر پر از مشکلات و اشکال‌تراشی‌هایی که در راه ما ایجاد شد به این موضوع پی بردیم که تئاتر بدون تماشاگر هم می‌تواند جریان بیابد و برخلاف آن اندیشه ورز تئاتر بی‌چیز که می‌گوید تئاتر بدون همه چیز قابل معنا است به جز ارتباط بازیگر و تماشاگر، ما به تئاتری زنده و پویا اما بدون تماشاگر رسیدیم. ما در این پروژه که هیچ شباهتی به درس‌های دانشکده‌ای و رابطه متداول استاد ـ دانشجویی نداشت به جز تکنیک‌های بازیگری، چیزهای زیادی همچون همدلی و صمیمیت، صداقت، روح و احساس مشترک، انعطاف‌پذیری، گسترش توانایی، به شوق آمدن از خلاقیت‌های یکدیگر و خیلی چیزها که نمی‌توان به راحتی بر زبان آورد را به دست آوردیم. ما توانستیم جهانی را در طول یک سال به درون پلاتویی ۴۰، ۵۰ متری ببریم از دریا و کوه و جنگل گرفته تا حیوانات و اشیا و انسان‌ها. ما همه آنها را بازی کردیم. ما حتی یکدیگر را هم بازی کردیم. شاید بهتر است بگوییم همه آنها «شدیم»، و این تجربه به راستی برای ما شوق‌آور بود که اگر تبدیل به دادوستدی درونی با تماشاگر می‌شد، چه شوق‌انگیزتر. طبق اعلام ناصر حسینی: گروه اجرایی حتی اجازه عکاسی و ثبت تصویر از این نمایش را به خود اعضای گروه نیز نداده بودند. حاصل تجربیات این گروه در کتابی با عنوان «تحلیل و اتود بر نمایشنامه ویتسک» که حاوی بیش از ۳۰۰ صفحه یادداشت‌برداری از تمرینات بود، به‌زودی منتشر می‌شود.

### نگاهی به «امشب می‌خواهم بمیرم» نوشته و کار نصرالله قادری

# یک شخصیت با دو بعد

دکتر فرشید ابراهیمیان

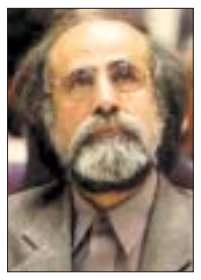

در روانشناسی مبحثی وجود دارد به نام «غریزه مرگ و زندگی» که بنابر آن هم مرگ و هم زندگی شکلی روانی دارند، وابسته به وضعیت روحی انسان هستند. یعنی به نسبت وضع و حالی که انسان در شرایط خاص می‌یابد، یکی از آنها بر دیگری تفوق یافته، تمامی یاخته‌ها، اعضا و جوارح، وی را به سمت زندگی یا مرگ سوق می‌دهند. نکته مهم اما در این میان آن است که از منظر این تفکر هم زندگی و هم مرگ، «هر دو» ملازم لذت‌اند. یعنی هنگامی که زیست یا نحوه بودن انسان به گونه‌ای است که موجبات رضایت خاطر وی را فراهم می‌کند، مرگ یا برادر توامان زندگی جایی برای ظهور و بروز پیدا نکرده، در کنج انزوا و عزلت خود منتظر فرصت می‌ماند. فرصت جایگزینی یا فرصت عرض اندام. زیرا که مرگ نیز وجود خود را واجد همان خصیصه (آرامش) می‌داند. اساساً مرگ یعنی آرامش. و آرامش مترادف نشاط و سرخوشی است. از این‌رو، گاهی انسان (که زندگی سر سازگاری ندارد و لگام نمی‌دهد و بنابراین قرین آسایش نیست) خواهان مرگ می‌شود. زیرا تصور او بر آن است که از این طریق به آرامش واصل می‌شود. از منظر این اندیشه اساساً انسان زندگی می‌کند که بمیرد. به شرط آن‌که، به تعبیر هملت پس از آن دچار کابوس‌های مرگ نشود. «خفتن، خفتن، خفتن. شاید هم خواب دیدن. آه که دشواری کار در همین جا است. زیرا تصور آن که در این خواب مرگ چه رویاهایی به سراغمان توانند آمد می‌بایست ما را در عزم خود سست کند.»[1]

بنابراین قهرمانان دراماتیک زمانی خواهان مرگ می‌شوند و به سوی آن حرکت می‌کنند که زندگی برای آنها دیگر واجد آسایشی نیست (همانند پهلوان اکبر می‌میرد یا بندار بیدخش و...)

در حقیقت تردید و شک میان بودن و نبودن (بودن توام با خفت، ذلت، خواری، شکنجه، تحقیر و توهینی که سبب امحای لذت می‌شود و نبودنی که خفتن است و خفتن و خفتن و لاجرم دوری از آمال، آرزوها، علایق و...) رنج و محنت وی را به دنبال دارد. چرا که او به عنوان انسانی مومن و معتقد و متعهد، نگران تصاویر پس از مرگ است. از این‌رو مرگ و خفتن نیز برای او ملازم آرامشی نیست. بدین‌اعتبار، زمانی زندگی سرشار از لذت است که خدمت کردن، حقیقت‌جویی، فضیلت، عدالت، نیکی و... معنایی راستین در عرصه حیات اجتماعی داشته باشد. در غیر این‌صورت، حیات و ممات (هر دو) معانی راستین خود را از دست داده، سبب تردید انسان می‌شوند. به‌ویژه اگر بحث جاودانگی در میان باشد.

سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز
مرده آن است که نامش به نکویی نبرند

زندگی جاویدی که قهرمان نمایش «امشب می‌خواهم بمیرم» به دنبال آن است. بنابراین مرگ را بر زندگی ترجیح می‌دهد. مرگی لحظه‌ای. مرگ یا خوابی که در لمحه‌ای اتفاق می‌افتد. قهرمان دراین خواب مرگ به نظاره تصاویر نازیبا، ناموزون، سخیف و دهشتناکی می‌نشیند که از نظاره آنها در بیداری آرزوی مرگ کرده است. تصاویری همچون (اکسی) شدن فرزند ذکورش (که در دنیای واقع و هوشیاری همان دانشجویان او هستند) و ارتباط‌های نامشروع فرزند اناثش (که باز از همین ویژگی برخوردار است) و به طور کلی نابهنجاری‌هایی که محیط زندگی فرهنگی و غیرفرهنگی او را نازیبا و غیرقابل تحمل ساخته است، آسایش و آرامش را از وی سلب کرده، برزخی میان بودن و نبودن ایجاد می‌کند که سبب استیصال قهرمان می‌شود. استیصالی از جنس و گونه هملتی. با یک تفاوت عمده و آن تفاوت این است که قهرمان نمایش قادری (که در حقیقت خود او است. و این خود بودن و خود را به تصویر کشیدن در جای‌جای اثر به خوبی هویدا است) در غایت ناامیدی و استیصال و فغان و لاجرم آرزوی مرگ و نیستی (که به تعبیر یونگ یکی از قطب‌های حرکت انسانی است) با نیرویی درونی که همان رودخانه‌های جاری در اقیانوس بیکران خویشتن (Self) است و سر اتصال به ازل یا حق را دارند، به قطب دیگر وجودش که قطب عشق، نیکی، زیبایی و دلدادگی است حرکت می‌کند. یعنی به شکلی وارو، نه‌تنها تسلیم آرامش مرگی نمی‌شود و نه‌تنها زندگی را در مرگ و آسایش را در خفتن نمی‌بیند بلکه از طریق یا واسطه عشق (که خدمت است و پایداری و ایثار است و از خودگذشتگی، و تعلیم است و تعلم و یار است و دلدار) دوباره به زندگی رجعت می‌کند. ولو این رجعت قرین درد و رنج باشد. چرا که رنجی است خودخواسته. یعنی تو انتخابش کرده‌ای. رنجی که ملازم عشق است. عشق بازآفرینی صفا، مهر، دوستی، انسانیت، ابدیت، پاکی، فضیلت و دوری از زیبایی‌های زودگذر و سخیف مد شده در دنیای پسامدرن!؟ مد، خوشی و زیبایی‌های صوری و سطحی که در تضاد و تناقضی آشکار با زیبایی سرخ شده از شرم و خجالت و خشم (ماه) قرار می‌گیرد. یعنی زیبایی مطلق وجود. وجودی که چون ماه ابدی و ازلی است. زیبایی مطلقی که ملازم کمال و تعالی است. پس زیبا است.

از این‌رو که عریان است. عریانی جاوید. بی‌غش و خشی بر دامن. وه چه عریانی وهم‌انگیز است این برهنگی جان‌بخش ناآلوده! زیبایی و عریانی (که برهنگی بی‌ماسک و پوشش روح است) و درخشندگی ماهی که به هزار زبان با تو سخن می‌گوید و تو را (قهرمان را) سرشار از عشقی می‌کند که لذت مرگ را به فراموشی سپرده، زندگی ماه‌گونه را (به‌رغم ابرهای تیره‌کننده پرعناد و کین که از سر خشم به خون تو کمر بسته‌اند) بر آن مرجح می‌دانی. این همه را قادری با زبانی کنایی و پررمز و راز (که سبب هجر و تهجر او شده است) یعنی زبانی که مفاهیم مد نظر وی را در هزارتوی استعارات و نشانه‌های ملفوظ و بصری می‌پیچاند و در قالب تکنیکی (واروکننده) به مخاطب انتقال می‌دهد. این وارویی اما در آثار (به‌ویژه سه اثر اخیر) او در انحصار زبان باقی نمی‌ماند. بلکه ساختمان و شخصیت و گاهی عناصر دیگر نمایش را نیز دربر می‌گیرد. بیشترین تجلی این شیوه در ساختمان و موضوع نمایشنامه (هنگامه‌ای که آسمان شکافت) است. در این نمایش قادری از طریق حوادثی که هر یک واروی دیگری هستند، شخصیت «پیروزان» سردار ایرانی را که عاشق «شهربانو» است و اینک به کابین امام حسین درآمده است آنچنان وارو می‌کند که به‌جای انتقام و قتل حسین(ع) دل به او باخته، نه تنها شهربانو را با خود همراه نمی‌کند بلکه با دیدن واقعه کربلا بدو ایمان آورده، به تائید عمل شهربانو می‌نشیند.

ضمن آنکه واقعه را نیز ناگهان وارو کرده آن را به جبهه‌های جنگ و کربلاهای آفریده شده در دوران هشت‌ساله دفاع مقدس می‌کشاند. یعنی واقعه کربلا را ایرانیزه کرده، آنچنان پیوندی میان آن دو (به‌رغم وارو بودن و وارد شدن) ایجاد می‌کند که همه عوامل صحنه‌ای و سالن به درستی و صحت عمل او شهادت می‌دهند.

وارویی در نمایش‌های او (قادری) اکثراً در قالب تضاد و تناقض عناصر به اصطلاح زیبا یا زیباساز زمینی و زیبایی مطلق آسمان (که غالباً در هیئت ماهی که به سرخی می‌گراید) و مقایسه شخصیت‌های زمینی مادی و مسئله‌دار (Problematic) و سراپا تقصیر با معصومان، پاکان، فرهیختگان، اهل درد و رنج و ایثارگران تجلی می‌یابد. در نمایش امشب می‌خواهم بمیرم وارویی در تضاد میان حقیقت و جوهر اصیل زندگانی (ماه) و زیبایی‌های ظاهری و فریبنده دروغین متبلور می‌شود. این تضاد، تضاد وجود استادی است که تلاش می‌کند اصالت‌های وجود استادانه خود را در برابر افرادی که به آن تظاهر می‌کنند حفظ کند. همان‌ها که با سر داخل لولهنگ شده‌اند. لولهنگ که نمایش و نه داستان با آن شروع می‌شود (که همین فاصله میان شروع و قصه اثر را از ساحت رئالیستی دور می‌سازد) خود شکلی تمثیلی دارد. یعنی وسیله‌ای که علی‌القاعده، ذاتی تطهیرکننده دارد و وسیله طهارت است، در واروی معنایی خود مبدل به ابزاری آلوده‌کننده (چرک و خون و سوزش) می‌شود. سوزش تب‌آلود اندیشه‌ای نابهنجار «یه‌وری نری تو آفتابه». شکل دیگر وارویی در اثر شکل وارو شده و وارو شونده مرشد (راوی یا نقال) است. که هم داستان را روایت می‌کند (ناقل) و هم در آن شرکت دارد. (عامل) نکته توجه‌برانگیز آن است که راوی گذشته از سویه نقالی گاهی حکم مرشد (یعنی راهنما) را پیدا می‌کند. مرشدی که به عنوان یکی از شخصیت‌های اصلی و کنشگر، داستان را به پیش می‌برد (یک شخصیت با دو بعد). بعدی که با کنش خود حوادث را رقم می‌زند و بعد و ساحتی که (به ویژه در شکل مرشد) به نقد کنش و عملی که خود نیز در آن سهیم است می‌پردازد.

در اینجا قادری وارو یا سویه سایه‌وار شخصیت را نیز به تصویر می‌کشد. یعنی آن ساحتی که از آن نفرت داریم و سعی در دور کردن یا پنهان نمودن آن می‌کنیم. همان که معمولاً به دیگران نسبت می‌دهیم و به نقد آن می‌پردازیم (که در حقیقت خودمان را نقد می‌کنیم) و خواهان حذف و طرد آن هستیم.

عکس: زهره رستمی

این گونه، او با دوپاره‌کردن شخصیت (ناقل – عامل) ناگهان شخصیت همه ما را نیز دوپاره کرده، واروی شخصیت (Persona) ظاهری و مرشدانه‌ای که سایه (Shadow) وجود ما است را در معرض دیدمان قرار می‌دهد. سایه یا «Shadow»ای که معمولاً آن را در دیگران تشخیص داده، خود را از آن بری می‌دانیم.

سایه وجود شخصیت اصلی، یعنی استاد، در نمایش شکلی آنیمایی (Anima) پیدا می‌کند، یعنی روانی زنانه که واروی روان مردانه وی است. به ویژه در رویا (که حکم مرگ استاد را دارد) آنیما در قالب زنی اغواگر و وسوسه‌کننده ظاهر می‌شود. (زن در ادبیات و هنر در دو هیئت تجلی می‌یابد. یکی شکل ازلی «بزرگ‌مادر» و دیگری ساحره، شیطان، اغواکننده، جادوگر و...). لیکن در هوشیاری همه دسیسه‌های او نقش بر آب شده، بوسه عشق حقیقی او را دوباره به زندگی راستین بازمی‌گرداند. اما در طول زمان ناهوشیاری، ساحت آنیمایی پلید استاد که خواهان «یه‌وری افتادن او در آفتابه است» حاکم بر ماجرا است. ناهوشیاری و مرگی که لمحه‌ای نمی‌پاید. این لمحه که با پایان شور انگیز غلبه عشق، مهر، صفا، صمیمیت، صلح و انساندوستی و اتحاد و اتفاق همراه است شادی و نشاط وی را در پی دارد. چرا که فقط لمحه‌ای، آن هم در شرایط خواب مرگ چنین تصاویر موهن و ناخوشایندی در مخیله‌اش نقش می‌بندد. تصویر وسوسه‌آمیز همسان شدن و دمساز بودن. یکی شدن و هم‌پا گشتن. رسالت و اصالت خود را فراموش کردن و در یک جمله خویشتن خویش را فراموش کردن و با شرایط غیر (ماهی) منطبق گشتن. باشد که او دیگر هرگز شاهد چنین تصاویری (حتی در شرایط مرگ و رویا) در ذهن خود نباشد.

**پی‌نوشت:**

۱ – شکسپیر، هملت، مونولوگ (to be or not to be) بودن یا نبودن

***رئیس کانون ملی منتقدان جمهوری اسلامی ایران**

### نگاهی به اجرای دست‌های آلوده ژان پل سارتر در اهواز

# رستگاری هوگو

عبدالحسین حسام‌زاده

**نام نمایشنامه: دست‌های آلوده**
**کارگردان: محمد جمالپور**
**نوشته: ژان پل سارتر**
**بازیگران: وحید فقیهی، علی برومند، ندا گلرنگی، فاطمه نژادنیلی و...**

پس از مدت‌ها شاهد یک نمایشنامه تئاتری درخور تأمل شدم، آن هم در تالار آفتاب شهرستان اهواز. دست‌های آلوده نوشته ژان پل سارتر به کارگردانی محمد جمالپور. این نمایشنامه به جهت دشواری‌های خاص اجرایی خود، فقط دو بار قبل از این روی سن رفته است. ژان پل سارتر بی‌تردید یکی از بزرگترین شخصیت‌های قرن بیستم در حوزه اندیشه و هنر است که در زمینه‌هایی چون فلسفه، ادبیات و تئاتر آثار ماندگاری به یادگار گذاشته است. در هر حال او از چنان موقعیتی در زمینه‌های برشمرده شده برخوردار است که بی‌نیاز از تعریف و تمجید است. مبتنی بر یک نگاه جدی به مقوله تئاتر و امکاناتی که در یک شرایط عادی باید برای یک کارگردان مهیا باشد، می‌توان اذعان کرد که جمالپور با امکاناتی بسیار ضعیف و تقریباً نزدیک به نقطه صفر، این نمایشنامه معروف را بر روی سن برده است. کاری که آشکارا با نوعی ریسک‌پذیری و جسارت همراه بوده است. به‌رغم این، حاصل یک تلاش چهارماهه و بی‌وقفه، کاری آبرومندانه و درخور ستایش است. تردیدی نیست که این مهم، اتفاقی پدید نیامده است، بلکه پشتوانه آن از عقبه‌ای تأمل برانگیز حکایت می‌کند که جمالپور فراز و فرود آن را با آگاهی سپری کرده است. جمالپور فعالیت‌های تئاتری خود را از سال ۱۳۵۲ (در سنین نوجوانی) در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان و زیر نظر اساتیدی چون اکبر زنجانپور، اردلان مفید و محمود جعفری آغاز کرد، حاصل فعالیت‌های او را در سال‌های قبل از انقلاب بازیگری در نمایشنامه‌هایی مانند: مرگ در پاییز (اکبر رادی)، بام‌ها و زیر بام‌ها (ساعدی)، آرش براساس شعری از سیاوش کسرایی و قلب فروزان دانکو (ماکسیم گورکی) تشکیل می‌دهد. بی‌گمان محمد جمالپور یکی از شاخص‌ترین و مستعدترین چهره‌های هنری استان خوزستان بعد از انقلاب است. او پس از انقلاب نیز در عرصه‌های تئاتر، سینما و داوری فعالیت‌های درخور اعتنایی داشته است. جمالپور که از دوستان نزدیک محسن مخملباف است، در فیلم‌های عروسی خوبان، بای سیکل‌ران، شب‌های زاینده‌رود و نوبت عاشقی همکاری موثر و تنگاتنگی با او داشته است. در ارتباط با مقوله تئاتر، در کارنامه بعد از انقلاب جمالپور، آثار متعددی وجود دارد که از شاخص‌ترین آنها می‌توان به باقی السلطنه (۱۳۶۷) نوشته عبدالرضا حیاتی، یک پرفورمانس حرفه‌ای و بسیار موفق، جزیره (۱۳۷۷) اثر اتل فوکارد و همچنین تعزیه روایت جنون (۱۳۸۴) که با وجود اجرای قوی‌ای که داشت متاسفانه در محاق برخی بی‌توجهی‌ها، آنچنان که باید فرصت تجلی نیافت، اشاره کرد. در لیست فعالیت هنری جمالپور آثار دیگری وجود دارد که جهت پرهیز از اطاله کلام از ذکر آنها در می‌گذریم. او در چندین جشنواره معتبر تئاتری از داوران فعال و صاحب‌نظر بوده است. جمالپور به‌رغم عملکرد درخشانی که داشته است، همواره از جنجال و خودنمایی گریزان بوده است. او ضمناً جانباز ۷۰ درصد جنگ تحمیلی است و بی‌گمان این روحیه و رفتار او از این رهگذر تاثیر بسیار پذیرفته است. او در عملیات غرورآفرین طریق‌القدس، در حین ثبت رشادت‌های سپاه اسلام، مورد اصابت ترکش گلوله توپ بعثی‌های کافر قرار گرفت و تا آستانه مرگ پیش رفت، به طوری که وقتی ایشان را به اصفهان بردند، شهید شده تلقی کردند و هنگامی که او را در سردخانه قرار می‌دادند، در آخرین لحظه با یک تکان به زندگی بازگشت. بدون اینکه قصد مقایسه‌ای در بین باشد، باید اذعان کرد که جمالپور در عرصه هنر متعهد و مردمی در همان راهی قدم برمی‌دارد که قبلاً شهید بزرگوار عرصه هنر، سیدمرتضی آوینی در آن گام نهاده بود. ژان پل سارتر مانند بسیاری از اندیشمندان و روشنفکران قرن بیستم در بدو امر بسیار شیفته و مفتون مارکسیسم شده بود. می‌دانیم که در این ارتباط نیز گروه کثیری از روشنفکران ایرانی، از این تاثیرپذیری مصون نماندند. اما در خاتمه اصیل‌ترین آنها به خود آمدند و در قبال این پدیده، موضعی انتقادی گرفتند. سارتر که فیلسوف و اندیشمندی توانا است، بعدها نسبت به مارکسیسم، انتقاداتی اساسی اقامه کرد و از جمله این انتقادها، می‌توان به تهی شدن انسان از فردیت و اصالت انسانی خویش اشاره کرد. سارتر در دست‌های آلوده، در یک شهر یا مکان غیرمشخص، به زندگی حزبی گروهی می‌پردازد که در عملکرد حزبی، هویت انسانی خویش را از یاد می‌برند. یکی از بزرگترین بحران‌های عصر مدرنیته، بحران هویت است. می‌دانیم که یکی از عمده‌ترین دستاوردهای عصر مدرنیته، فردیت بخشیدن به انسان و مستقل کردن او از جمع بوده است. اما این استقلال فرد از جمع برای او فجایع غیرقابل جبرانی به بار آورده است. یکی از این فجایع احساس تنهایی و تفرید است که لاجرم در پی آن ارمغان شوم بحران هویت را به دنبال داشته است. ماجرای نمایشنامه دست‌های آلوده در ناحیه‌ای به نام ایل‌لیر می‌گذرد و فی‌الواقع بک‌گراند نمایشنامه جغرافیای مشخصی ندارد و هدف سارتر عمدتاً به نقد کشیدن زندگی و مناسبات حزبی عده‌ای مارکسیست است. در یک مناسبات حزبی مارکسیستی هر عضو تا حد یک مهره تنزل می‌یابد و جان و جنم او از حساسیت و عزت انسانی تهی می‌شود. تحت چنین شرایط و مناسباتی، کشتن آدم‌ها و خیانت به آنها امری بدیهی می‌شود. در بین آدم‌های نمایشنامه، این فقط هوگو است که هویت انسانی خویش را حفظ می‌کند و از غلتیدن در ورطه فجایع حزبی، جان سالم به در می‌برد. آنچه موجب رستگاری هوگو می‌شود، آگاهی او به مسائل پیرامون خود است. جمالپور اندکی متن را کوتاه کرده است و این امر نه تنها به تمامیت اثر لطمه‌ای وارد نکرده است بلکه ریتم و ضرباهنگ آن را تندتر کرده و بر جذابیت آن افزوده است، به طوری که مخاطب نمایشنامه در طول ۹۰ دقیقه ابداً احساس خستگی نکرده و گذشت زمان را احساس نمی‌کند. نمایشنامه به صورت یک فلاش‌بک پرداخت شده است، یعنی از خانه الگا و با حضور هوگو شروع و در پایان به آن ختم می‌شود. فی‌الواقع یک مسیر دایره‌ای را طی می‌کند. شروع و خاتمه نمایشنامه سبکی رئالیستی دارد، اما صحنه‌های میانی به جهت شکستن زمان و نشان دادن وقایع متعدد گذشته، سبک و شیوه نمایش آوانگارد و فرم را به خود می‌گیرد که این امر نیز کاملاً آگاهانه توسط جمالپور اعمال شده است. جمالپور شخصیت‌های نمایش خود را بسیار خود پرورانده است و از تمام بازیگران خود بازی‌های تاثیرگذاری اخذ کرده است. گرچه بازی‌ها عموماً خوب هستند، اما در بین آنها وحید فقیهی (هوگو) و علی برومند (هوده‌رر) شاخص‌تر می‌نمایند. آدم‌های نمایشنامه دست‌های آلوده همگی باورپذیر جلوه می‌کنند، به گونه‌ای که انگیزه‌های آنان به خوبی توجیه‌کننده افعال آنها است. مسئله دیگری که باید به آن اشاره کرد، ضعف تبلیغات و یا فی‌الواقع نبودن تبلیغات پیرامون این نمایشنامه است. آیا این امکان وجود نداشت تا یک تبلیغ کوتاه از طریق سیمای مرکز خوزستان، موجب می‌شود تا افراد بیشتری جهت تماشای این نمایشنامه به تالار آفتاب روی بیاورند؟

## اخبار صحنه

### تئاتر ملی چیست؟

اولین سمینار پژوهشی تئاتر ملی با هدف تشریح مفهوم تئاتر ملی و با همکاری مرکز هنرهای نمایشی ۲۳ و ۲۴ خردادماه ساعت ۹ صبح تا ۱۸ در تالار شهید آوینی دانشگاه تهران در حال برگزاری است. بنابر گفته نصرالله قادری دبیر اولین همایش پژوهش تئاتر ملی با سایت ایران‌تئاتر قرار است در این سمینار تلاش کنند تا مفهوم تئاتر ملی و تفاوت آن با نمایش سنتی، تئاتر منطقه‌ای، تئاتر محلی و... تشریح شود. برنامه‌های امروز این سمینار که از سه‌شنبه همین هفته شروع شده عبارتند از: تئاتر ملی، توافقی همواره ناتمام به سخنرانی حسن بیانلو، پیشینه تئاتر ملی با سخنرانی امیرکاووس بالازاده، نمایش سنتی، نمایش ملی با سخنرانی محمدحسین ناصر بخت، از تئاتر سنتی تا تئاتر ملی– جستاری پیرامون عوامل رشد یا ناکامی گسترش اجتماعی خیمه‌شب‌بازی با سخنرانی شیوا سمعودی، تئاتر با هویت ملی با سخنرانی محمد عزیزی، تئاتر ملی و درک تاریخی با سخنرانی یدالله آقاعباسی، مسئله مدرنیته و جهانی شدن در تئاتر ملی ایران با سخنرانی نغمه ثمینی و میزگردی با حضور جعفر والی، حسین مسافرآستانه، صادق عاشورپور و عظیم موسوی. گفتنی است این سمینار پژوهشی در صبح و بعدازظهر در دانشگاه تهران تالار شهید آوینی برگزار می‌شود.

### منیژه محامدی و کوری ساراماگو

منیژه محامدی که قبل از این رمان «سووشون» سیمین دانشور را به روی صحنه برد این بار به سراغ رمان «کوری» ساراماگو رفته و قرار است به زودی تمرینات این نمایشنامه را آغاز کند. محمد اسکندری این نمایشنامه را نوشته است. محامدی در گفت‌وگو با سایت ایران‌تئاتر این اقتباس را در حد برداشت آزاد از رمان ساراماگو دانسته است. او می‌گوید: «این رمان دراماتیک نیست اما موضوع جذابی دارد و به همین دلیل هم آن را برای اجرا انتخاب کردم. ضمن این که نمایشنامه مطلقاً تمام کتاب نیست، بلکه بخش‌هایی از کتاب به انتخاب ماست. اگر قرار باشد اثر با تمام شرایط و عین به عین روی صحنه بیاید، مثل کاری که من در نمایش «سووشون» انجام دادم، کار کردن قدری راحت‌تر است چون دیالوگ در نمایشنامه وجود دارد و فضا دراماتیک است ولی در این کار چون فقط از موضوع استفاده شده کار مشکل‌تر است. برای مثال همه بازیگران با این که با چشم باز روی صحنه حاضر می‌شوند ولی در واقع کور هستند و تنها یک نفر است که در نمایش قادر به دیدن است.» قرار است این نمایش مردادماه در سالن اصلی مجموعه تئاتر شهر با بازی مهوش افشارپناه، محمد اسکندری، محمد شیری، سهیلا رضوی، مهدی میامی، رضا مختاری، اشکان صادقی و... به روی صحنه برود.

### ذوالفقاری دبیر شورای جشنواره عروسکی

جواد ذوالفقاری از پیشکسوتان نمایش عروسکی طی حکمی از سوی حسین پارسایی رئیس مرکز هنرهای نمایشی به سمت قائم‌مقام هنری و دبیر شورای برگزاری یازدهمین جشنواره بین‌المللی عروسکی تهران منصوب شد.

### سعدی افشار به بلژیک می‌رود

سعدی افشار بازیگر و کارگردان پیشکسوت تئاتر تخت حوضی در گفت‌وگو با سایت ایران‌تئاتر گفت: «سال گذشته به دعوت آرین منوشکین و توسط مریم خاکپور برای اجرای نمایش «احمد در بارگاه احمد» که برداشتی از رمان شاهزاده و گداست به فرانسه سفر کردم. امسال نیز به پیشنهاد مریم خاکپور قرار است برای اجرای این نمایش به بلژیک سفر کنم. هنوز قطعیت این سفر مشخص نشده چون در صورتی که از اوضاع جسمانی مناسبی برخوردار باشم این سفر اتفاق خواهد افتاد.» نمایش «احمد در بارگاه احمد» سال گذشته با زیرنویس فرانسوی با ایفای نقش سعدی افشار در پاریس اجرا شد که مورد استقبال قرار گرفت.

### ۴۰ هزار تماشاگر برای نمایش خیابانی

نمایش خیابانی در ایران به یکی از جریان‌های فعال در عرصه تئاتر تبدیل شده است. نمایشگران خیابانی در تازه‌ترین اقدام خود نزدیک به ۴۰ هزار تماشاگر داشتند. این نمایشگران طی روزهای ۱۴ و ۱۵ خرداد، ۴۳ اجرای نمایش در فضای باز حرم مطهر امام خمینی(ره) اجرا کردند. این نمایش‌ها که با همکاری ستاد بزرگداشت ارتحال حضرت امام(ره) حوزه هنری اجرا شدند اعم از نمایش‌های میدانی، نقالی، تعزیه و پرده‌خوانی بود و گروه‌های نمایشی حاضر از شهرهای اراک، خوانسار، تهران، شهرری، تفرش و کرج بودند.

### رحیمی با عاشق نیستی

محمودرضا رحیمی قصد دارد نمایشنامه «صبح از خواب بیدار می‌شوی و می‌بینی که عاشق نیستی» نوشته فارس باقری را روی صحنه ببرد. محمودرضا رحیمی، نویسنده، کارگردان تئاتر و مدرس دانشگاه درباره این نمایشنامه به سایت ایران تئاتر گفت: «این متن در یک ساختار شکل گرفته است. متن مشتمل بر چند اپیزود است که به لحاظ موقعیت‌های زمانی و مکانی، اشتراکاتی در اپیزودها دیده می‌شود و در نهایت می‌بینیم که یک آلبوم خانوادگی شکل می‌گیرد. این متن منسجم و قوی دارای بافت دراماتیک تودرتویی است که در مرحله کارگردانی، سختی‌هایی را نیز در پی دارد.»